

دو کتاب درباره

«تالش» و مشاهیر آن

حیب برجیان

□ چهار رساله در زمینه تاریخ و جغرافیای تالش. به کوشش و نگارش علی عبدلی. نشر گیلکان. رشت ۱۳۷۸. ۲۷۱ صفحه.

□ مشاهیر تالش. علی عبدلی. ناشر: مؤلف. رضوانشهر ۱۳۷۸. ۲۰۸ صفحه.

تالش (یا به ضبط مؤلف: تالش) یا طوالش ناحیه‌ای است کوهستانی میان گیلان و بحر خزر در خاور و اردبیل و خلخال در باختر که همچون نواری باریک در محور جنوبی-شمالی از حدود رودبار تا آستارا در خاک ایران کشیده می‌شود و از آنجا تا شمال لنکران در جمهوری آذربایجان امتداد می‌یابد. نیمه شمالی تالش یکی از هفده ولایتی است که به موجب دو عهدنامه گلستان و ترکمانچای از ایران جدا شد.

دو عامل جغرافیا و زبان تالش را از همسایگان گیلانی و آذربایجانی مجزا می‌کند. تالش تاریخی عبارت است از دهها دره کوهستانی مرطوب و جنگلی در محور غربی-شرقی، که آب رودخانه‌های آنها به مرداب انزلی یا به دریای خزر می‌ریزد و در طول این دره‌ها تالشان گذران کوچ‌نشینی داشته‌اند. بنابراین تالش از یک سو از هموارهای گیلان و از سوی دیگر از اقلیم خشک آذربایجان متمایز می‌شود. زبان تالشی از گروه شمال‌غربی خانواده زبانهای ایرانی است و با گویشهای تاتی پیرامون آذربایجان (شاهرود، گنجل، گرینگان، هرزند، خوئین، طارم، رودبار) که استمرار زبان ایرانی تبار آذری است خویشاوندی نزدیک دارد و با گیلکی خویشاوندی دورتر.

تالش به‌عنوان یک ناحیه قومی مجزا مورد توجه زبان‌شناسان و مردم‌شناسان بوده است. تحقیق جامعی درباره زبان بخش شمالی تالش به توسط میلیئر، زبان‌شناس روس، در سال ۱۹۵۳ منتشر شد. گردآوری لهجه‌های تالش ایران نیز در بیست و پنج سال اخیر موضوع چندین مقاله و رساله و کتاب بوده لیکن هنوز کامل نشده است. در زمینه مردم‌شناسی تالش ایران، مارسل باژن

کتاب *le Tâlesh* را در دو مجلد منتشر کرد (۱۹۸۰). این کتاب گرانسنگ به فرهنگ مادی و جغرافیای اقتصادی و انسانی تالش نظر دارد و در نوع خود از نمونه‌های عالی پژوهش است. از این کتاب ترجمه ضعیفی به فارسی در دست است. آثار و بناهای تاریخی تالش ایران را دکتر منوچهر ستوده در نیمه نخست کتاب از آستارا تا استارآباد، جلد اول، بخش اول (۱۳۴۹)، معرفی کرده است. اما پرکارترین پژوهنده

ایرانی تالش دکتر علی عبدلی است که گویا خود از اهالی رضوانشهر تالش دولاب باشد. از ایشان، علاوه بر مقالات، کتابهای تالشی‌ها کیستند (۱۳۶۳)، فرهنگ تاتی و تالشی (۱۳۶۳)، ترانه‌های شمال (۱۳۶۸)، مطالبی در زمینه تاریخ، فرهنگ و جامعه تاتها و تالشان (۱۳۶۹)، نظری به جامعه عشایری تالش (۱۳۷۱)، فرهنگ تطبیقی تالشی، تاتی و آذری (اخیراً) و دو کتاب مورد بررسی این مقاله منتشر شده است.

چهار رساله در زمینه تاریخ و جغرافیای تالش مشتمل است بر: مقدمه (ص ۵ تا ۱۹)؛ رساله اول «جواهرنامه لنکران»، تألیف سعیدعلی برادگاهی در ۱۲۸۶ هجری قمری / ۱۸۶۹ میلادی (ص ۲۱ تا ۹۲)؛ رساله دوم: «روزنامه و راپورت مسافرت طوالش»، تألیف ابونصر میرزای حسام‌السلطنه در ۱۳۰۸ / ۱۸۹۰ (ص ۹۳ تا ۱۲۹)؛ رساله سوم: «نهضت مشروطیت و اوضاع تالش»، تألیف علی عبدلی، ۱۳۷۱ (ص ۱۳۱ تا ۱۹۱)؛ رساله چهارم: «نامه‌ها و اشعار تاجماه آفاق‌الدوله»، از دوره رضاشاه (ص ۱۹۳ تا ۲۵۳)؛ فهرستهای اعلام (ص ۲۵۴ تا ۲۷۱). چنانکه ملاحظه می‌شود رسالات مذکور به ترتیب زمانی موضوعشان تنظیم شده‌اند و از اواسط عصر قاجار تا اوایل پهلوی را دربرمی‌گیرند.

□ جواهرنامه لنکران نخستین رساله است و نسخه دست‌نویس آن را آقای عبدلی در مخزن نسخه‌های خطی شهر باکو یافته و به چاپ آن همت گماشته است. متن رساله به ترتیب ذیل تنظیم گشته است: دیباچه؛ لنکران از چه کلمه است؟؛ تسمیه نام تالش؛ حدود جغرافیایی؛ کار و پیشه مردم؛ آب و هوا؛ انفاس مقدسه [= مزارها و زیارتگاهها]؛ صاحبان هنر و آثار [= دلبران و سلحشوران]؛ آثار و بناها.

نویسنده رساله، سعیدعلی برادگاهی، از خاندان حکمرانان تالش شمالی و معاصر منادیان تجدد و ترقی سده نوزدهم قفقاز نظیر میرزا فتحعلی آخوندزاده و آقایی است که ریشه در فرهنگ

ایرانی داشتند ولی در فضای نوگرایی قفقازی که به تازگی حکومت روسیه را گردن نهاده بود فعالیت می‌کردند. سعیدعلی مردی درس خوانده است که آثار گذشتگان دور و نزدیک همچون حبیب‌السیر و روضة‌الصفاء و زینت‌المجالس و هفت‌اقلیم و تاریخ نادری و غرة‌الکمال و مجمع‌البحرین و مجمع‌الفرس و چندین سند و فرمان و طغرا را خوانده و از خلال سطور آنها مطالب مربوط به زادگاه خویش را گرد آورده و با ذکر مأخذ در رساله خود درج نموده است. از این گذشته، نویسنده از مُدرجات «کالندر» یا وقایع‌نامه‌های روسی اطلاع داشته (ص ۴۹ و ۸۷) و از دقتی که در نگارش اعلام روسی دارد (ص ۴۵ و ۸۵) می‌توان دریافت که با زبان و معارف روسی ناآشنا نبوده است.

از لحاظ سبک، جواهرنامه لنگران از نوع کتابهای تاریخ محلی است که در ایران سابقه‌ای دیرین دارد و کمتر شهر یا ولایتی است که از چنین آثاری بی‌بهره باشد. برای جبران فقدان چنین کتابی در باب طالش است که مؤلف قلم به دست گرفته و به موجب حدیث «حُبِّ الوطنِ مِنَ الايمان» فضایل تاریخی و محاسن جغرافیایی وطن خویش را به رشته تحریر می‌کشد، «تا بر مطالعه‌کنندگان اوراق ظاهر و ثابت گردد که این خطه خطیره مستلزم مدح است نه مستوجب ذم و قبح» (ص ۲۶). چه کسانی زبان به بدگویی وطن مألوف نویسنده گشاده‌اند؟ «در این اوقات فرخنده آیات که مطابق سال هزار و دویست و هشتاد و شش هجری، موافق سنه ۱۸۶۹ مسیحی است، استماع می‌شود که جمله غربا و واردین این دیار، بسیارش استقباح و استهزا و استحقار می‌نمایند و بسی طعن در آب و هوایش به زبان می‌رانند و از هر جهت او را اسوء و اقیح ممکنه می‌شمارند. سبب اینکه اشخاص غریبه وارد از بلاد بعیده این بلد را خالی از ضیاع و عقار و عاری از ابنیه جلی‌الآثار به چشم ظاهرین دیده و اهلس را در بضاعت مزجات به خلاف سایر امصار مشاهده می‌نمایند» (ص ۲۵).

از انگیزه‌های نیرومند نویسنده جواهرنامه لنگران اعتراض به سستی گرفتن بنیاد قومی و ملی خویش در گردها و تحولات روزگاری است که نه تنها زادگاهش را محکوم سیادت روسیه نموده بلکه بر اثر مهاجرت انبوه بیگانگان به شروان و آران و طالش عرصه را بر بومیان تنگ کرده است: «در این ازمنه بنا به هجوم طایفه مالکان و سبوتتیک [Sputnik] و یهود که از اقصای روسیه اهتجار یافته و جمعی [= دسته‌جمعی] به فضای این اراضی محول گشته‌اند گذران بومیان به مضیق افتاده و املاکش کفایت معیشت ایشان نمی‌کند» (ص ۴۳). اگرچه مؤلف از روی حزم و احتیاط از «همت و عدالت امنای دولت اعلی حضرت امپراتوری» (ص ۴۴) مکرر یاد می‌کند، صدای اعتراضش نیز در جای جای کتاب به گوش می‌رسد: «هرگاه امنای دولت بهیه یک گوشه خاطر

خطیر به تعمیر این ولا فرمایند در حقیقت لنگران تاج همه شهرها می‌شود» (ص ۴۹). در جایی از رساله سوابق دست‌اندازهایی روسیه را به طالش شرح می‌دهد و می‌افزاید: «ابلقار و استیلای روسیه به این دیار در ایام قدیم دو کُرت به وقوع رسیده و این کُرت سیّم است که اکنون متصرفند» (ص ۸۷). منظور آن است که بخش شمالی طالش بار اول در زمان پتر کبیر تا سال ۱۷۳۲ به تصرف روسیه درآمد؛ بار دوم در طی ۱۷۹۶ تا ۱۸۱۱ و بار سوم در ۱۸۱۳ که به موجب پیمان ترکمانچای (۱۸۲۸) دائمی شد. امید نویسنده به بازگشت طالش شمالی به ایران پوشیده نیست، چنانکه در باب ساکنان لنگران که در زمان او «دارالاماره بلاد طالش» بوده (ص ۲۴) می‌نویسد: «الان به قرار یکصد خانوار از سد و چهار ظُهر [= پُشت]، غیر از غرباء جدید و قدیم، در این مکان ساکن‌اند و خودشان را هنوز [۷۳ سال پس از تصرف روسیه در ۱۷۹۶] تبعه دولتِ علیّه ایران می‌شمارند» (ص ۲۷).

رساله سرشار است از اطلاعات بی‌بدیل جغرافیایی و تاریخی که مؤلف یا خود شاهد عینی آنها بوده یا از معاصران شنیده است. سعیدعلی برادگاهی حدود طالش زمان خود را به دقت ترسیم می‌کند و یادآور می‌شود که در زمانی قدیم تر قلمرو طالش اراضی غربی‌تر را تا اردبیل شامل می‌شده است (ص ۳۲). این گفته را مطالعات زبانشناختی تأیید می‌کند، چه پیش از پیشروی زبان ترکی زبان طالشی در آن سوی رشته جبال طالش نیز گویشور داشته است. اینکه مؤلف خاطر نشان می‌سازد که اهالی میانکوه «در قدیم زبان تاناری را نمی‌دانسته‌اند» (ص ۴۱) نیز ناظر به همین معنی است. بنابر قول مؤلف کوه‌نشینان طالش «جبلی» و دشت‌نشینان «گیلی» خوانده می‌شده‌اند (ص ۳۵) و لفظ «گالش» - چنانکه اکنون نیز رایج است - بردارندگان گله‌های گاو و گوسفند اطلاق می‌شد (ص ۳۷).

سعیدعلی طالش را به یازده ناحیه یا محال تقسیم می‌کند: اسالم، کرگانرود، آستارا، ویلکیچ، زووند، چای‌ایچی لنگران، دریغ، الوف، دشته‌وند، اوجارود، موغان. چنانکه طابع رساله در حاشیه صفحه ۲۵ یادآور شده، نویسنده توجه نداشته که طالش‌دولاب و شاندرمن و ماسال و بخشی از فومن و شفت هم از بلوک طالشی‌زبان بوده است. در هر حال نویسنده پس از توضیحی مجمل از اسالم و کرگانرود (واقع در خاک ایران) و نیز ویلکیچ و آستارا که فقط نیمی از هر یک در تصرف دولت تزاری بود باقی محال طالش را که در تسلک روسیه درآمده بود با دقت و تفصیلی شرح می‌دهد که از لحاظ جغرافیای تاریخی و مردم‌شناسی دارای اهمیت است.

بخش آخر جواهرنامه لنگران، با عنوان «صاحبان هنر و آثار»، ناظر است بر دلاوریهایی که نامجویان طالشی چندصد سال در

ستیزه‌های داخلی و جنگهای خارجی از خود بروز داده بوده‌اند و نکات مبهمی را از تاریخ ناحیه، از صفویه تا قاجار، از جمله هجومهای روسیه و الحاق نهایی طالش شمالی به آن کشور، روشن می‌کند.

□ رساله دوم، روزنامه و راپورت مسافرت طوالش، گزارش ابونصر میرزای حسام‌السلطنه، حاکم وقت گیلان، به ناصرالدین‌شاه است. آقای عبدلی در مقدمه کتاب اشاره می‌کند که رساله یکبار با عنوان سفرنامه طوالش به کوشش ابراهیم صفایی منتشر شده ولی متأسفانه تاریخ انتشار کتاب را به دست نمی‌دهد. نیز در حاشیه صفحه ۱۱۱ عباراتی از ابراهیم صفایی نقل شده بی‌ذکر مأخذ.

سفرنامه ابونصر میرزای فرنگ‌رفته یادداشتهای روزانه اوست که به خلاف سبک نگارش شفاف و دقیق سیاحان اروپایی آن روزگار با نثری شکسته‌سته و زبانی شلخته تحریر شده است. آنچه بر ابهامات متن می‌افزاید اشارات گذرا به پاره‌ای از مسائل است که در زمان تألیف از بدیهیات بوده ولی بدون توضیح کافی برای خواننده امروزی روشن نمی‌شود. حواشی مصحح بر متن به چند توضیح کوتاه اعلام جغرافیایی و «اصلاح» املائی محدود است و گویا در مراجعه به فرهنگها و کتب لغت محذوری در کار بوده که مثلاً «محذور» را به «محظور» تصحیح کرده‌اند (ص ۱۲۷).

منطقه مورد بازدید حسام‌السلطنه آن بخش از طالش است که، پس از انفصال صفحات شمالی طالش، به فرمان فتحعلیشاه میان پنج خاندان محلی تقسیم و به خمسه طوالش (گرگانرود و آسالم و طالشدولاب و شاندرمن و ماسال) معروف شد. حسام‌السلطنه در این سفر اکثر قشلاقات طوالش را سواره می‌پیماید: از راه جنگلی تولم و کسما به ماسال می‌رود و سپس رو به شمال به گسگر و شاندرمن و طالشدولاب (مرکزش: پونل) و آسالم (مرکزش: دیگه‌سرا) و گرگانرود (مرکزش: هشت‌پیر) می‌رود و از کرانه دریا به انزلی و رشت بازمی‌گردد.

طالش و به‌طور کلی گیلان از زمان صفویه که مطیع دولت مرکزی شد همواره ایالتی ناآرام بود و این امر باعث عزل و نصب مکرر حاکم و والی از سوی شاه می‌شد. حسام‌السلطنه که به‌تازگی به حکومت گیلان منصوب شده بود مأمور رسیدگی به اوضاع ناآرام بلوکات طالش و ترغیب خوانین به اطاعت از حکومت مرکزی و پرداخت منظم مالیات، و حتی تطمیع ایشان، بود. مؤلف هر جا که می‌رود حاکم و نایب‌الحکومه و متصدیان امور دیوانی را با تحفه‌هایی چون طاقه شال ترمه کرمانی و توپ عبای کویا و سرداری ترمه و لباده شال امیری و انگشتری فیروزه و سرداری کشمیری و طاقه شال امیری و جز آن می‌نوازد و به حل و فصل دعاوی می‌پردازد.

شرح دگرگونی حالات جوئی و قطع و وصل مداوم بارش و

مشاهده تفریحاتی چون کشتی‌گیری و آتش‌بازی صفحاتی از گزارش را پر می‌کند. بخش عمده‌ای از راپورت تکرار این نکته است که مردم هر آبادی بی‌دریغ زبان به حمد و ثنای ذات اقدس همایونی می‌گشودند و در ابراز درجات چاکری و خاکساری از همدیگر پیشی می‌جستند. نویسنده نیز در جای‌جای گزارش از اظهار مراتب خانه‌زادی خود نسبت به شخص اول مملکت دریغ ندارد: «برای دیدن جنگل نهار [کذا] را در کنار رودخانه شاندرمن صرف نمودم. یکی از شکارچیان همراه در زمان قلیلی هشت قطعه قرقاول شکار کرده آورد و در آن وقت کمال افسوس را خوردم که چرا ممکن نیست به یک واسطه سریعی این طیور خوش‌نقش و خوش‌گوشت را تقدیم حضور مبارک ملوکانه نمایم ولی چون از آن خیال و مأمول مایوس و محروم ماندم برای خانه‌زاد دولت، جهانگیر میرزا، به ضمیمه قدری عسل که حاصل کوهستان آنجاست فرستادم [تا] آن هم با پدرش در نعمت رفیق و در دعاگویی ذات اقدس همایونی شریک گردد» (ص ۱۰۵ و ۱۰۶).

با این همه حسام‌السلطنه از رجال زیرک و اصلاح‌اندیش زمان خود بود و این معنی از پاره‌ای از توصیه‌های وی هویداست. به حفظ آثار عتیق یا به قول خودش «آن‌تیکه» (ص ۱۰۳) و یادگارهای صنایع عجم (ص ۱۰۹) اظهار تمایل می‌کند. پیرسان و جویان از سالمندان درمی‌یابد جاده شاه‌عباسی که به پهنای بیست ذرع از استرآباد تا مغان امتداد داشته از حاشیه جنگلی طوالش می‌گذشته و پیشنهاد می‌کند چنین راهی با تراشیدن درختان جنگلی و احداث یل بر فراز نهرها تجدید شود، زیرا «بواسطه خرابی راه این نقاط [طوالش] بکلی خارج از گیلان شده سهل است می‌توان گفت از ایران هم کناره گرفته» (ص ۱۲۶). در باب احداث خط تلگراف به منظور بسط تجارت داخلی و خارجی نیز مصرّ است. همچنین یادآور می‌شود که چون چوب مناسب کشتی‌سازی در جنگلهای گیلان نمی‌روید و روسیه هم فروش آن را به ایران قدغن کرده، لازم است درخت «نژاد» در جنگلهای طالش کشت شود (ص ۱۲۸).

از نگرانیهای حسام‌السلطنه نفوذ تجاری و سیاسی روسیه در گیلان و خاصه در بندر انزلی است (ص ۱۲۴). توصیه او این است که دولت فوراً شخص خبیر و دانایی را برای تهیه گزارش ادواری به انزلی گسیل نماید (ص ۱۲۷). از شکایات اهالی این بوده که شرکتهای خارجی که شیلات را در اجاره داشتند به مردم اجازه صید حتی برای تأمین قوت لایموت نمی‌دادند (ص ۱۲۲). گزارشگر صلاح را در این می‌بیند که شیلات طوالش را به بومیان اجاره بدهند (ص ۱۲۵).

مهمترین مسئله‌ای که ابونصرمیرزا را به خود مشغول می‌دارد قدرت گرفتن نصرالله خان عمیدالسلطنه (سردار امجد آینده)، خان

کرگانرود، دست‌اندرزهای او به اسالم در جنوب و خیال حکومت بر کلیه بلوک طوالش و ماورای آن در خلخال آذربایجان است. در حقیقت دادخواهی رعایای اسالم از تعدیات و بی‌رسمیهای نصره‌الله خان موجب شده بود ناصرالدین شاه حسام‌السلطنه را برای تهیه گزارشی بی‌طرفانه به طوالش بفرستد. و اما توصیه‌نهایی حاکم گیلان به شاه: «خوانین این بلوکِ خمسه باید هر یک در مکان خود مطابق امر همایون روحنا فداه مقتدر و دارای خانه و ایل خود باشند. ابدأ اتحاد این امکنه کوهپایه با یکدیگر مصلحت دولت و آسایش رعیت نیست. اختلاف خوانین هر محلی ضرر ندارد» (ص ۱۲۶).

رساله سوم، نهضت مشروطیت و اوضاع تالش، شرح تلاطمات اجتماعی طوالش - به‌ویژه کرگانرود - در سنوات انقلاب مشروطه است. در آن سالهای حساس، آرمانهای آزادیخواهان و نویسندگان تالشی با طغیانهای موسمی رعیت بر ضد ارباب‌گره خورده بود. محور سوانح تالش در این دوره نصره‌الله خان عمیدالسلطنه سابق‌الذکر و فرزندش فتح‌الله خان ارفع‌السلطنه است. نصره‌الله خان از خاندانی بود که، پس از جدا شدن خمسه طوالش از قلمرو مصطفی خان لنگرانی، دامنه نفوذ خود را از آستارا تا اسالم گسترده بودند و مقر حکومتشان دوشنبه بازار کرگانرود و ییلاق آق‌اوگر بود.

جاه‌طلبی و بی‌رسمیهای نصره‌الله خان موجب شد در عهد ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه چندین بار مغضوب و معزول شود اما هر بار با ارتشاء و برانگیختن واسطه حکومت خویش را تجدید کند. این خاندان بیدادگر از پشتیبانی روس از یکسو و خوانین ایل شاهسون از سوی دیگر برخوردار بودند و هرگاه ضرورت می‌یافت عشایر را به غارت و چپاول رعیت و مخالفان خود ترغیب می‌کردند.

انقلاب مشروطه ضربه‌ای کاری بر حکومت نصره‌الله خان وارد کرد و به‌خصوص با شکست استبداد صغیر که مجاهدان گیلان و تالش در آن سهمی به‌سزا داشتند، وی از مجاهدان شکست‌سختی خورد و به کنسولگری روسیه در رشت پناه برد. اما زدوبندهای سردار امجد با حکام جدید منجر به هجوم نیروهای مشروطه به کرگانرود و اسالم و غارت خان‌ومان آزادیخواهان از جمله سیداشرف کرگانرودی می‌شود که پایان غم‌انگیزی بر حوادث مشروطه در تالش است. با این همه احوال اجتماعی پس از مشروطه طوری است که سردار امجد جسارت بازگشت به کرگانرود را نمی‌یابد.

مآخذ دست‌اول مقاله (که غالباً مشخصاتشان نیمه‌کاره ذکر شده) عبارت از تألیفات بیگانگان از قبیل ولایات دارالمرز گیلان از رابینو، خاطرات کلنل کاساکوفسکی، سفرنامه اورسل، خاطرات

و سفرنامه نیکیتین و هم نوشته‌های چاپ‌نشده مؤلفان محلی است. یادداشت‌های انوشیروان خان کرگانرودی - از احرار بنام تالش - شرحی خواندنی از سابقه حکومت خاندان نصره‌الله خان را تا چند پشت به دست می‌دهد (ص ۱۵۴ به بعد)

آنچه به نام رساله چهارم در کتاب درج شده مجموعه‌ای از نامه‌ها و اشعار تاجماه آفاق‌الدوله است که میکروفیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود بوده است. تاجماه زوجه فتح‌الله خان ارفع‌السلطنه و عروس سردار امجد، حاکم مشهور تالش، است و اگرچه دیوان شعرش در سانه آتش‌سوزی از میان رفته ولی همین اندک غزلهایی که از وی باقی است (ص ۲۴۶ تا ۲۵۳) حاکی از اشراف این شاعره معاصر پروین اعتصامی بر ادب فارسی است. نثرش نیز پخته و روان و مزین به اخبار و احادیث و آیات عربی و اشعار نغز فارسی و گنجینه‌ای از کلمات است.

پاره‌ای از نامه‌ها بر مسائل ادبی ناظر است و نشان می‌دهد که تاجماه با صاحب‌قلمان معاصر مراد داشته است. عارف قزوینی چندی مهمان سردار امجد در کرگانرود بود و آقای عبدلی برآند که عارف تصنیف «افتخار آفاق» را برای تاجماه آفاق‌الدوله سروده است (ص ۱۵۰). اما محتوای غالب نامه‌ها مسائل حقوقی و ارثی و ملکی و مالی است که خطاب به وزیر و دربار و قاضی و حاکم و صاحب‌منصبان محلی نوشته شده و برای روشن شدن گوشه‌های تاریک تاریخ گیلان و طوالش سودمند است. نوشته‌های مزبور یادآور قدرت و نفوذ زنانی چون ترکان‌خاتون مهد علیاست - اگرچه در مقیاسی محدودتر - و در هر حال می‌باید تاجماه را چه از نظر ادبی و چه سیاسی در ردیف زنان نامدار ایران به شمار آوریم.

*

مشاهیر تالش، دانشنامه کوچکی است مشتمل بر سرگذشت شصت‌وسه تن از مردان و زنان صاحب‌نام تالشی که به ترتیب الفبایی نام آنان تنظیم شده است.

نخستین شخصیتی که در کتاب معرفی می‌شود آرتا گرسس است: «سردار بزرگ کادوسی که در سال ۴۰۱ ق.م. ... در جنگ بین اردشیر دوم و برادرش، کوروش کوچک، همراه سپاه ایران بود». همچنین باله روس «پادشاه تالش (کادوس) در عهد سلطنت شاهپور اول ساسانی» و داتام «پادشاه تالش (کادوس) در زمان انتقال قدرت از مادها به پارسیها» جزو اعلام کتابند. دکتر عبدلی بر آن است که تالش نام کنونی قوم باستانی کادوس است و در این زمینه تاریخ کادوسها را در سال ۱۳۷۸ منتشر کرده است.

ترکان‌خاتون، زوجه ملکشاه و مادر محمود، به استناد اینکه دختر کدخدا داوود ماسالی بوده، تالشی قلمداد شده و به‌نوشته

دوبیتیها با املائی اصل چاپ شود و مثلاً «ندانی» به «زنانی» (ص ۹۱) تبدیل نشود تا علاقه‌مندان به فراخور دانش و سلیقه خود آنها را بازشناسند.

از طالبان شمال رود آستاراچای که دو قرن است یوغ حکومت بیگانه در گردن دارند تنها دو تن مجال ذکر یافته‌اند: ذوالفقار (در کتاب: زلفقار و ذلفقار) احمدزاده و مظفر نصیرلی هر دو از فضلا و رجال محلی که در زمان استالین کارشان به زندان و تبعید و پاکسازی کشید. مؤلف در دیباچه وعده کتابی مکمل را داده که مشتمل بر سرگذشت مشاهیر طالبان آن سوی مرز و نیز طالبان معاصر ایران خواهد بود.

رجال قرن اخیر بیش از دیگران در کتاب مورد توجه بوده‌اند. برخی از این شخصیتها صرفاً زاده طالبانند که در امور ولایت خود دخالتی نداشته‌اند - مانند سیدمحمدباقر شفتی، بانی مسجد سید اصفهان که شرح احوال و آثارش در لغت‌نامه دهخدا آمده است. در میان رجال از حاکمان و خوانین و صاحب‌منصبان و فقها و علما و صاحب‌قلمان که در امور طوالتش و بیهوش منشأ اثری بوده‌اند، خواه ترقی خواه و خواه مرتجع، اعمال و آثارشان برگرد دو محور انقلاب مشروطه و نهضت جنگل دور می‌زند.

طولانی‌ترین شرح حال راجع به نصره‌الله خان طالب‌دولایی ملقب به ضرغام‌السلطنه و سردار مقتدر است (ص ۱۸۶ تا ۱۹۴). دکتر عبدلی روانکاو جالبی از این خان مستبد که در فرصت‌جویی تالی نصره‌الله خان کرگانرودی مذکور در فوق بود به عمل آورده است و به خوبی نشان داده است که چگونه با تغییر اوضاع سیاسی از جمله وقوع انقلاب بالشویکی در روسیه با نهضت جنگل پیمان اتحاد و همکاری بست و در موقع مساعد با آزادبخوانان از در دشمنی درآمد. با آنکه عمده مطالب مقاله شرح مظالم و مفاسد ضرغام‌السلطنه و خاندان اوست، مؤلف انصافاً به نکات مثبت وی نیز اشاره دارد. از جمله اینکه «با تظاهر به عدالت‌خواهی، دست به اصلاحاتی زد. می‌گویند دو پدیده نکوهیده دخترربایی و دزدی را که مهمترین آفت اخلاقی و اجتماعی آن زمان جامعه تالش بود، تقریباً از میان برداشت و حتی در این زمینه میرآخور خود را کشت و از تنبیه برادرش سالار شجاع نیز خودداری نکرد». شرحی که نویسنده از بدرجامی اولاد و احفاد او آورده عبرت‌انگیز است.

*

با وجود فواید آشکار این دو کتاب، درخور یادآوری است که لغزشهای املائی و انشایی و نقض قواعد سجاوندی در هر دو کتاب از حساب بیرون است، و بی‌دقتی در ذکر منابع مورد استفاده از ارزش پژوهشی کتابها سخت می‌کاهد. امید است این نقایص در چاپهای آینده برطرف گردد.

مؤلف، پس از مرگ فرزند به اسماعیلیان گروید و منصب «داعی بزرگ» از حسن صباح گرفت و «عازم دیار تالش شد و در فومن مقیم گردید» (مؤلف منابع خود را ذکر نمی‌کند). به این نکته نیز باید توجه داشت که فومن به لحاظ تاریخی جزو طالش نیست؛ چون استقرار طالبان در هامون گیلان سابقه ندارد. به همین سیاق، امیر هدایت خان فومنی (ص ۱۹۵)، حاکم گیلان بیهوش را که در برابر کریم‌خان و آقامحمدخان تمکین نکرد و عاقبت شکست خورد، هم مشکل بتوان طالشی شمرد. مؤلف در مقدمه کتاب به این موضوع توجه نداشته که تحولات سیاسی و زبانی اخیر مانع از آن است که در نقاطی چون فومن و گسگر بتوان گیلک را از طالشی بازشناخت.

چند تن دیگر از سالاران طالش که گاه یاغی دولت می‌شدند موضوع مقالات کتابند، از جمله امیره حمزه‌خان در عهد شاه‌عباس؛ تالش کولی، پهلوان و یاغی همان زمان؛ و جمال‌الدین میرزا، از سرداران قشون نادری.

از مشاهیر مشایخ و اهل تصوف، عبدالقادر گیلانی، مؤسس سلسله قادریه (سده‌های پنجم و ششم هجری) و نوه او عبدالسلام فومنی، و جمال‌الدین گیلانی، عارف سده هفتم، هریک مدخلی را به خود اختصاص داده‌اند. دیگر تاج‌الدین ابراهیم، معروف به شیخ زاهد گیلانی، زاده قریه سیاورود لنکران است که مربی و پدرزن شیخ صفی اردبیلی بود. به عقیده نگارنده این سطور اگر خود شیخ صفی، سردودمان صفویه، نیز طالشی خوانده می‌شد دور از حقیقت نمی‌بود چراکه زبان دوبیتیهای محلی بازمانده از او به گویشهای طالشی چندان نزدیک است که می‌توان پذیرفت در سده هفتم دامنه این گویشها دست‌کم تا اردبیل گسترده بوده است.

ریشه‌های طالشی صفویه هنگامی آشکارتر می‌شود که می‌بینیم از چهار تن سرپرست و مربی صوفی شاه اسماعیل، که او را به سلطنت رساندند، دو تن به نامهای خادم‌بیگ طالش و دده‌بیگ طالشی قورچی‌باشی عنوان طالشی داشته‌اند و میرزا محمدسلطان طالش از سرداران مقرب شاه اسماعیل بوده است. آیا حضور فعال اهالی طالش و گیلان در تأسیس و توسعه حکومت صفوی زمینه‌ساز الحاق نهایی این مناطق به دامنه نفوذ حکومت مرکزی نبود؟

از مشاهیر مندرج در کتاب، نوزده تن شاعر قدیم یا معاصرند که غالباً به فارسی و گاه به لهجه محلی شعر می‌گفته‌اند. پاره‌ای از اشعار مندرج در کتاب از روی سفینه‌ها و جنگها و بیاضهای محلی نسخه‌برداری شده و گویا تعداد چنین نسخه‌های خطی هم کم نباشد ولی بدبختانه - چنانکه مؤلف نیز در چند جا اشاره دارد - بیشتر آنها به تاراج روزگار رفته و می‌رود. در هر حال همین ابیات نمونه که آورده شده مغتنم است. اما شرط امانت آن است که